

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۶: ۱۱۶-۸۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

## گذار به دموکراسی و فراز و فرود منازعه قومی

\* حمید علی پور  
\*\* احمد رضایی  
\*\*\* علی کریمی مله

### چکیده

منازعه قومی و عوامل مرتبط با آن، یکی از پرسمان‌های عمده نخله‌های مختلف علوم اجتماعی، به‌ویژه در چندین دهه اخیر بوده است. هم‌زمانی تحولات منازعه قومی و فرآیند گذار به دموکراسی، به‌ویژه پس از نیمه دوم قرن بیستم، مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی منازعه قومی را به این مسئله متمرکز ساخته است که گذار به دموکراسی، چه شرایط و بستری را برای تحولات منازعه قومی فراهم می‌کند. مهم‌تر اینکه گذار به دموکراسی الزاماً با منازعه قومی توأمان است، یا اینکه فرآیند گذار می‌تواند به‌واسطه ترویج مذاکره سیاسی در حکومت‌های دموکراتیک نوین، فرصتی برای پیشگیری از منازعات قومی مهیا کند؟ با توجه به نبود پژوهش‌های تئوریک در این زمینه، ما در این مقاله با بهره‌گیری از تحلیل کیفی، به مطالعه شرایطی پرداخته‌ایم که طی آن، گذار به دموکراسی هم بستری برای تعدیل منازعات قومی مهیا می‌کند و هم منجر به تشدید آن می‌شود. راهبردهای نهادی ممانعت از منازعه قومی، منازعه قومی و نشوونمای رویه‌های دموکراتیک و رفتارشناسی رژیم‌های اقتدارگرا در باب تنوع قومی از دیگر موضوعات مورد مذاقه ما در این پژوهش بوده است.

**واژه‌های کلیدی:** رژیم‌های اقتدارگرا، گذار به دموکراسی، منازعه قومی، تخفیف منازعه قومی و تشدید منازعه قومی.

h.alipur@yahoo.com  
arezaiim@yahoo.com  
akm102000@yahoo.com

\* نویسنده مسئول: کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه مازندران  
\*\* دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه مازندران  
\*\*\* استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران

## مقدمه

قومیت<sup>۱</sup> و گروه‌بندی‌های قومی به مثابه یکی از شاخص‌های اساسی حیات مدرن انسان‌ها، نقشی نسبتاً تعیین‌کننده در سرنوشت افراد، گروه‌ها و نظام‌های سیاسی دارد؛ زیرا گروه‌بندی‌های قومی به‌ویژه پس از پایان جنگ عالم‌گیر دوم، از مهم‌ترین منابع هویت‌یابی<sup>۲</sup> اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اجتماعات انسانی بوده، در سطح کلان بر ساخت نظام‌های سیاسی تأثیر گذارده و در مقابل تحت تأثیر سرشت نظام‌های سیاسی بوده است. این خصیصه قومیت با آغاز دور جدیدی از تاریخ بشر و به‌ویژه پس از نیمه دوم قرن بیستم، اهمیت دوچندان یافته و بیش‌ازپیش مبنای تکوین کنش جمعی اعتراضی گشته است. به این ترتیب تاریخ اجتماعات انسانی نشان می‌دهد که یکی از پربسامدترین صورت‌های منازعه در عصر مدرن، منازعه قومی<sup>۳</sup> بوده است.

اهمیت یافتن امر قومی پس از جنگ عالم‌گیر دوم که بیشترین تحولات ساختاری و سیاسی دنیای مدرن را رقم زده و در تحولات سیاسی عمده، کم و بیش کارکرد طبقه را ایفا می‌کند، ضرورت مطالعه علمی آن را دوچندان ساخته است. گروه‌بندی‌های قومی دیگر پسمانده دوران گذشته نیستند که در اثر فرآیند نوسازی ناپدید گردند، بلکه مقوله قومی امروزه یکی از معیارهای دستیابی به منابع و منافع مادی و سیاسی است. به همین نسبت می‌توان گفت که منازعات مبتنی بر هویت قومی، جای منازعات مبتنی بر هویت طبقاتی را گرفته است (ر.ک: Malesevic, 2004).

هر چند قومیت مبنای شکل‌گیری منازعه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی به شمار می‌رود، منازعات قومی تحت شرایطی خاص و در مقاطع تاریخی و بسترهای اجتماعی - سیاسی ویژه‌ای به وقوع می‌پیوندند. به عبارتی «پویش‌ها و منازعات قومی زمینه‌مندند و به دلیل وجود و آماده شدن بسترها و شرایط خاص رخ می‌دهند» (کریمی، ۱۳۹۰: ۸۳). بر این مبنای، تکوین و بروز منازعه قومی از لحاظ داشتن پیش‌شرط‌های اجتماعی مستلزم جامعه‌ای دارای ساختار قومی ناهمگون است. از منظر سیاسی نیز بر اساس شواهد

---

1. Ethnicity  
2. identification  
3. Ethnic Conflict

تاریخی تحولات سیاسی جوامع، گذار به دموکراسی<sup>۱</sup> و متعاقب آن تجربه دموکراسی، دست کم در مراحل آغازین، اغلب توأمان با منازعات قومی خشونت‌آمیز بوده است (De Nevers, 1993: 31; Musau, 2008: 1). بر این اساس می‌توان گفت که قومیت در جوامع ناهمگون قومی، بیش از هر واقعیت اجتماعی دیگری، منازعه و گذار به دموکراسی را به همدیگر پیوند داده و بدین ترتیب مثلی متشکل از «قومیت»، گذار به دموکراسی و منازعه را به وجود آورده است. هم‌زمانی بین دموکراتیزاسیون و بروز منازعات قومی به اندازه‌ای چشمگیر بوده است که مایکل مان<sup>۲</sup> (۲۰۰۵) از آن به مثابه «سویه تاریک دموکراسی» یاد می‌کند.

مسئله بروز منازعات قومی از حیث تاریخی با آغاز موج سوم گذار به دموکراسی پس از سال ۱۹۷۴ در کشورهای آفریقایی، آسیای جنوب شرقی، اروپای شرقی و دیگر نقاط جهان نیز هم‌پیوند است. با فراگیر شدن موج سوم گذار به دموکراسی که در مدت پانزده سال بعد اروپای جنوبی، آمریکای لاتین و آسیا را نیز فراگرفت، منازعات بین‌دولتی کاهش یافت و در مقابل بر تعداد و شدت منازعات درون‌دولتی که در طول خطوط و خصایص قومی سامان یافته بودند، افزوده شد. بدین ترتیب بازخیزش جنگ‌ها و منازعات درون‌دولتی در بخش‌های مختلفی از جهان، به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی سابق، اروپای شرقی و آفریقا در طول دهه ۱۹۹۰، به طور متناقضی با فرآیند گذار به دموکراسی توأمان بوده است (Lake & Rothchild, 1996: 21).

افزایش شمار منازعات قومی در بستر فرآیند گذار به دموکراسی به این برداشت منتهی شده است که منازعه قومی ممکن است یکی از پی‌آمدهای اجتناب‌ناپذیر فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرا باشد. از سوی دیگر، مسائل لاینفک تخفیف منازعات قومی ممکن است این استدلال را در پی داشته باشد که خصومت‌های قومی همواره تلاش برای برپایی حکومت‌های دموکراتیک نوین را در هم خواهد شکست (De Nevers, 1993: 31).

انگاره فوق درباره تحولات سیاسی - قومی قرین با حرکت‌های دموکراسی‌خواهانه در ایران معاصر نیز قابل بحث است. ایران در جرگه کشورهای دارای ساختار قومی

1. Democratization  
2. Michael Mann

ناهمگون قرار دارد، به طوری که حداقل شش گروه اصلی قومی - زبانی و چندین گروه فرعی که برخی تعداد آنها را تا ۲۹ گروه ذکر کرده‌اند، در ایران قابل تشخیص‌اند (داوودی، ۱۳۹۱: ۱۳۴). این خصیصه ساختاری کشور ایران در دوره‌های گذار به دموکراسی موجب بروز منازعات قومی شده است (ر.ک: احمدی، ۱۳۷۸؛ حاجیانی، ۱۳۸۰؛ مقصودی، ۱۳۸۰؛ آبراهمیان، ۱۳۸۹).

پژوهشگران تحولات سیاسی ایران عمدتاً از سه دوره گذار به دموکراسی در ایران بحث می‌کنند: ایران در دهه ۱۲۸۵ش با انقلاب مشروطه، گذار دموکراتیک را تجربه کرد. پس از آن کودتای ۱۲۹۹ش که به سلطنت قاجاریان خاتمه داد و منجر به روی کار آمدن رضاشاه پهلوی شد، به این تجربه دموکراسی پایان داد (فاضلی، ۱۳۸۹: ۱۳). موج دوم گذار به دموکراسی که با گونه‌شناسی هانتینگتون (۱۳۸۸) از امواج گذار به دموکراسی در جهان نیز منطبق است، از اواخر حکومت رضاشاه پهلوی شروع شد و با اشغال ایران توسط متفقین، دوره‌ای سیزده‌ساله از تلاش برای تحکیم دموکراتیک را موجب شد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به این موج گذار به دموکراسی نیز خاتمه داد (همان: ۱۳) و دیکتاتوری ۲۵ ساله محمدرضاشاه از پس آن سر برآورد. پایان حاکمیت سیاسی پهلوی دوم، وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را به دنبال داشت که موج سوم گذار به دموکراسی محسوب می‌شود.

صورت‌بندی تاریخی منازعات قومی در ایران حاکی از آن است که منازعات قومیت‌بنیاد در سه مقطع تاریخی مشخص یعنی از مشروطیت تا استقرار دولت رضاشاه، از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ و دهه اول پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ امکان بروز یافته‌اند (ر.ک: احمدی، ۱۳۷۸؛ حاجیانی، ۱۳۸۰؛ مقصودی، ۱۳۸۰؛ آبراهمیان، ۱۳۸۹). مسئله اساسی مطالعه حاضر نیز از کنار هم گذاردن دو متغیر «گذار به دموکراسی» و «منازعه قومی» زاده می‌شود. هم‌زمانی قاعده‌مند فرآیند گذار به دموکراسی و بروز منازعه قومی، مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی منازعه قومی را به این مسئله متمرکز ساخته است که گذار به دموکراسی، چه شرایط و زمینه‌هایی را برای تحولات منازعه قومی فراهم می‌کند.

هر چند پژوهش درباره علت‌کاوی منازعات قومی، موضوع مطالعات چندی در ایران بوده است (ر.ک: احمدی، ۱۳۷۸؛ مقصودی، ۱۳۸۰؛ صالحی امیری، ۱۳۸۵)، در باب رابطه تئوریک

فرآیند گذار به دموکراسی و منازعه قومی، مطالعه سامانمند و منسجمی صورت نگرفته است و این یک خلأ پژوهشی جدی در ادبیات جامعه‌شناسی قومیت در ایران محسوب می‌شود. هر چند این مقاله قصد بررسی این مهم را به صورت تاریخی مد نظر ندارد، با توجه به فقدان پژوهش‌های تئوریک در این زمینه، مطالعه حاضر می‌تواند سرآغاز پژوهش‌هایی باشد که از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به تحلیل فرآیند گذار به دموکراسی و تحولات منازعه قومی در ایران بپردازند.

### فرآیند گذار به دموکراسی

نظریه‌پردازی در باب گذار به دموکراسی، پیشینه‌ای به درازای پیدایش مفهوم دموکراسی در معنای فلسفی و هستی‌شناسانه آن دارد. اما مراد ما در این مقاله، کاویدن ابعاد نظری و مفهومی آن در ارتباط با منازعه قومی است. گذار به دموکراسی فرآیندی است که با گسست رژیم اقتدارگرا شروع می‌شود و به تحکیم دموکراسی می‌انجامد. گسست رژیم اقتدارگرا به طرق مختلف امکان‌پذیر است و هر یک از این طرق نیز پی‌آمدهایی برای سرنوشت آینده دموکراسی دارد (فاضلی، ۱۳۸۹: ۲۴).

گذار به دموکراسی در برداشت ساده از سه مرحله تشکیل می‌یابد که ممکن است با هم همپوشانی داشته باشند:

۱. پایان یافتن رژیم اقتدارگرا

۲. استقرار رژیم دموکراتیک

۳. تحکیم رژیم دموکراتیک (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۴۲).

هانتینگتون ضمن اینکه معتقد است که هیچ عامل واحدی برای تبیین و تشریح تحولات دموکراسی در تمام کشورها و یا در یک کشور واحد، کافی نیست و گذار به دموکراسی در هر کشور حاصل ترکیب علت‌هاست و ترکیب علت‌های گذار به دموکراسی در هر کشور متفاوت است<sup>(۵)</sup> (همان: ۴۶)، پیدایش دموکراسی را فرآورده سازش و توافق درون نخبگان حاکم و بین آنها و نیروهای اجتماعی جدید می‌داند (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۳).

با وجود این فرآیندهای گذار به دموکراسی کم و بیش از الگوهای نسبتاً مشابهی تبعیت می‌کنند. گذار به دموکراسی عمدتاً زمانی اتفاق می‌افتد که رژیم‌های اقتدارگرا بنا

به دلایل مختلفی از ظرفیت اجبارگر خویش بکاهند و در مقابل، شهروندان نیز بدیل‌های دیگری برای حکومت غیر دموکراتیک متصور شوند و این باور در آنها ایجاد شود که می‌توان رژیم غیر دموکراتیک موجود را با دیگر انواع کارآمد حاکمیت سیاسی جایگزین کرد. هم‌زمانی این دو مؤلفه یعنی کاهش ظرفیت اجبارگر رژیم اقتدارگرا و بدیل‌سازی از سوی مخالفان و شهروندان، عمده‌تاً سازش برای بازتعریف قواعد حکمرانی جدید بین نیروهای سیاسی در حکومت و مخالفان بیرون از ساختار رژیم و در نهایت رخ نمودن گذار به دموکراسی را ممکن می‌سازد.

پرزورسکی<sup>۱</sup> معتقد است که اقدام برخی از گروه‌های درون بلوک حاکم برای به دست آوردن پشتیبانی نیروهای خارج از بلوک قدرت، دقیقاً اولین آستانه حساس گذار به دموکراسی است (پرزورسکی، ۱۳۸۶: ۱۳۹-۱۴۹). تحت چنین شرایطی، فرآیند آزادسازی<sup>۲</sup> رخ می‌دهد<sup>(۶)</sup>. طی فرآیند آزادسازی، رژیم‌های اقتدارگرا تشخیص می‌دهند که نمی‌توان بدون در نظر گرفتن نیروهای مخالف، به حکومت ادامه داد و این امر به شروع مذاکرات درباره ساختار سیاسی جدید بین رژیم‌های اقتدارگرا و گروه‌های مخالف منجر می‌شود. آخرین مرحله در فرآیند گذار به دموکراسی، انتخابات است. از این منظر، هدف گذار به دموکراسی و ابزار دستیابی به آن مشابه‌اند: توسعه اشتراک سیاسی و خلق حکومت‌های دموکراتیک باثباتی که از طریق انتخابات رقابتی بنیان نهاده می‌شوند (De Nevers, 1993: 35).

### تعریف منازعه قومی

منظور از تضاد یا منازعه، رابطه مخالفت‌آمیز میان بازیگرانی است که درصدد کنترل یک چیز مشابه هستند. رخ دادن منازعه مستلزم این است که حوزه منازعه به عنوان حوزه‌ای مشترک و برخوردار از بازیگرانی تعریف شود که یکدیگر را به صورت «غیر» و متفاوت درک می‌کنند، اما در همان حال به وسیله منافع و ارزش‌هایی که برای هر دو طرف مهم هستند، به هم پیوند می‌خورند (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۹۰: ۳۱-۳۲).

1. Przeworski  
2. liberalization

اساساً منازعات قومی همچون اغلب پدیده‌های اجتماعی محصول عوامل مختلفی از قبیل عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، عقلایی و احساسی است. این خصیصه علاوه بر اینکه بر پیچیدگی‌های منازعه قومی دلالت می‌کند، منجر به پیدایی دستگاه‌های مفهومی و نظری مختلف و گاه متعارضی شده است (ر.ک: کریمی، ۱۳۹۰؛ پاک‌سرشت، ۱۳۸۷؛ Malesevic, 2004). با وجود این منازعات قومی در سطح کلان، مشابهت‌هایی از منظر علت‌کاوانه را نشان می‌دهد که می‌توان به قاعده‌مند کردن عوامل مؤثر بر بروز آن دست یازید. منازعه قومی به برخوردهای خشونت‌آمیز میان گروه‌هایی اطلاق می‌شود که از لحاظ فرهنگی، مذهبی، خصایص فیزیکی و یا زبانی از همدیگر متفاوتند (Levinson, 1994: 62).

طبق تعریف هاوارد<sup>۱</sup>، منازعه قومی به واسطه خشونت و غایت منازعه بر اساس در اختیار گرفتن قدرت سیاسی مشخص می‌شود. او جنگ یا منازعه قومی را مواجهه خشونت‌آمیز، گسترده و سازمان‌یافته بین گروه‌های قومی‌ای تعریف می‌کند که در آن دست‌کم یکی از طرفین درگیر در منازعه، امتیاز دولت‌بودگی<sup>۲</sup> یا دستگاه دولت را در اختیار ندارد (Angstrom, 2000: 25). به عبارتی منازعه قومی، کنش جمعی تهاجمی یا تدافعی اعضای یک گروه قومی علیه گروه قومی دیگر است که یکی از آنها، دستگاه دولت را در اختیار دارد و هدف آن، تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قومی است. بر پایه چنین تعریفی، درگیری بین گروه‌های قومی‌ای که دولت نقشی در آنها ندارد و منازعه میان دولت‌ها که دارای مبانی قومی است، در زمره تضادهای قومی محسوب نمی‌شود (پاک‌سرشت، ۱۳۸۷: ۴۴).

منازعه قومی دارای پیش‌نیازهای نسبتاً شناخته‌شده‌ای است. نخست، منازعه مستلزم حضور یک اجتماع قومی ترکیب‌شده درون کشوری واحد است؛ زیرا منازعه قومی بر کشمکش میان گروه‌های مختلف برای قدرت یا پایگاه سیاسی مبتنی است. این مسئله اساساً با موجودیت کشورها و دولت‌ها هم‌پیوند است. بنابراین پتانسیل برای منازعه قومی تقریباً جهانی است، زیرا عملاً تعداد خیلی کمی از کشورها تنها مقرر یک گروه

---

1. Howard  
2. Statehood

قومی‌اند. دوم، منازعه قومی مستلزم موقعیتی است که در آن یکی از گروه‌های قومی، احساس محرومیت و ستم‌دیدگی کند. این ناراضی می‌تواند ناشی از نظام و شیوه موجود توزیع قدرت در بین گروه‌های قومی ساکن در کشور و یا تبعیض‌های اعمال‌شده علیه گروه‌های قومی باشد. فقدان مجراهای قانونی یا سیاسی برای تغییر وضعیت ناعدالتی و محرومیت، ممکن است به منازعه خشونت‌آمیز منجر شود (De Nevers, 1993: 32).

### قومیت و رژیم‌های اقتدارگرا

به موجب تعریف هرمت<sup>۱</sup>، «اقتدارگرایی بیان رابطه‌ای میان حکومت‌گر و حکومت‌شونده است که به‌طریقی کم‌وبیش پایدار بر استفاده از زور مبتنی است تا بر متقاعد کردن» (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹: ۹۷). طبعاً تأمین ثبات سیاسی و تمرکز قدرت که نقطه کانونی دوام حیات رژیم‌های اقتدارگرا محسوب می‌شود، عمدتاً به واسطه دستگاه‌های کنترل خشونت‌آمیز حاصل می‌شود، نه از طرق غیر خشونت‌آمیز. در کشورهای اقتدارگرای چندقومی صرف، وجود گروه‌های قومی متنوع، یکی از منابع بالقوه بی‌ثباتی سیاسی است. از این‌رو کنترل گروه‌های قومی منفرد به شیوه‌های غالباً خشونت‌آمیز از سوی رژیم‌های اقتدارگرا<sup>۲</sup>، از این لحاظ که این گروه‌ها در بزنگاه‌های سیاسی خاصی دارای پتانسیل بسیج سیاسی و در نتیجه ثبات‌زدایی‌اند، امری حیاتی است. بر این اساس شیوه‌های تأمین ثبات در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا، الگوهای خاصی دارد و با حصول سامان سیاسی در رژیم‌های دموکراتیک تفاوت می‌پذیرد. پرازاسکاس معتقد است که در یک دولت چندقومی دموکراتیک، ثبات عموماً از طریق مذاکره و چانه‌زنی سیاسی و سازش و مصالحه بین گروه‌های قومی برقرار می‌شود. اما در نظام‌های اقتدارگرا (مانند رژیم‌های سیاسی استعماری، نظامی، سوسیالیستی، تک‌حزبی یا فاقد حزب)، ثبات به واسطه حذف امکان بسیج سیاسی گروه‌ها از طریق اجبار و تهدید، تمایل رژیم به مسائل و سیاست‌های فراقومی مانند تهدید خارجی، پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی و تحمیل مذهب یا ایدئولوژی چترگونه‌ای تأمین می‌شود. گذار از اقتدارگرایی

1. Hermet

2. Authoritarian regimes



به دموکراسی در دولت‌های چندقومی در مرتبه اول به معنی فروپاشی نظام اجباری کنترل است. این امر به طور اجتناب‌ناپذیری منجر به منازعه قومی می‌شود. چون اجتماعات قومی شروع به سازمان‌دهی، بسیج اعضای خود و بیان نارضایتی‌ها و تقاضای خود در برابر دولت و سایر گروه‌ها می‌کنند (Prazauskas, 1991: 581-82).

چگونگی مدیریت این تضادها بر سرنوشت گذار به دموکراسی تأثیر بسزایی دارد. در حالی که برخی کشورها به واسطه پذیرش و کاربست رویه‌های دموکراتیک بر بحران‌های قومی فائق آمده و به طور موفقیت‌آمیزی به مثابه دولت‌های دموکراتیک باثبات تحول می‌یابند، برخی دیگر از کشورها در حین گذار به دموکراسی، به سرکوب خواسته‌ها و منافع قومی به نام وحدت ملی و دیگر اصول متعالی ایدئولوژیک متوسل شده و بازگشت به اقتدارگرایی را تجربه می‌کنند (همان: ۵۸۳).

به هر حال تحلیل اثر فرآیند گذار به دموکراسی بر تحولات منازعه قومی، مستلزم بررسی شرایطی است که یک کشور از حیث خصایص قومی در آغاز فرآیند دموکراتیزاسیون دستخوش آن است. دی نیورز، چهار مؤلفه ساخت قومی<sup>۱</sup> رژیم اقتدارگرای پیشین، توزیع قومی جمعیت در مناطق جغرافیایی، ساخت قومی نیروهای نظامی و سطح تنش قومی در رژیم اقتدارگرای پیشین را بر کیفیت بروز منازعات قومی مؤثر می‌داند.

ساخت قومی رژیم اقتدارگرای پیشین می‌تواند منشأ و منبع بروز نارضایتی‌های قومی<sup>۲</sup> باشد. اعضای رژیم ممکن است عضو گروه قومی عمده در کشوری با گروه قومی غالب باشد. از طرف دیگر رژیم می‌تواند از یک گروه قومی در اقلیت تشکیل شده باشد و به واسطه اتخاذ سیاست‌های خاص‌گرایانه از منافع گروه قومی در اقلیت حمایت کند. سرانجام اینکه رژیم ممکن است از لحاظ ساخت قومی، تمایز قومی خاصی را نشان ندهد و در مقابل، انعکاس‌دهنده منافع گروه‌های قومی مختلف و ترکیب مشابهی از گروه‌های قومی را نسبت به تعداد جمعیت آنها در خود جای دهد. این تفاوت در ساخت قومی رژیم می‌تواند نتایج مهمی بر سطح تنش‌های بین‌قومی در فرآیند گذار به

---

1. Ethnic composition  
2. Ethnic Grievances

دموکراسی داشته باشد.

گروه‌های قومی‌ای که تحت حاکمیت یک رژیم اقتدارگرا هستند، ممکن است از لحاظ ترکیب جغرافیایی همگون و یا ناهمگون باشند. آنچه در حین فرآیند گذار به دموکراسی حائز اهمیت محسوب می‌شود این است که رژیم اقتدارگرا جهت مدیریت توزیع جغرافیایی گروه‌های قومی، تدبیری از پیش اندیشیده شده دارد یا نه. رژیم‌های اقتدارگرا برای ایجاد همگونی جمعیتی ممکن است سیاست‌های مبتنی بر اخراج و براندازی را اتخاذ کنند. از سوی دیگر ممکن است اینگونه رژیم‌ها با هدف ممانعت از ایجاد مناطق همگون قومی، گروه‌های قومی را به اجبار به دیگر بخش‌های کشور کوچ دهند. هر دوی این سیاست‌ها مبین هدف رژیم جهت حفظ کنترل خود بر گروه‌های قومی تحت سلطه خود است<sup>(۱)</sup>.

ترکیب قومی نیروهای نظامی تحت کنترل رژیم اقتدارگرا نیز واجد اثرات مهمی بر فرآیند گذار به دموکراسی است. از آنجایی که رژیم‌های اقتدارگرا اساساً وابسته به نظامیان هستند، تا در سرکوب و فرونشاندن تنش‌های قومی و دیگر تنش‌های سیاسی از آنها بهره جویند، عمده این رژیم‌ها در کشورهای چندقومی، ترکیب قومی نیروهای نظامی، آرایش ارتش و قشون سربازان قومی را به نحوی برنامه‌ریزی شده دستکاری می‌کنند، تا از موقعیت محتمل بسیج نیروهای نظامی با مردم محلی، علیه رژیم جلوگیری کنند. دستکاری ایدئولوژیک در آرایش نیروهای نظامی کشور ممکن است واجد اثراتی بر رفتار نظامیان نسبت به گذار به دموکراسی و تمایل آنها برای لزوم درگیر شدن در سیاست هم داشته باشد<sup>(۲)</sup> (De Nevers, 1993: 37).

بر این اساس یکی از دشوارترین وظایف دولت‌ها، تشکیل دادن نیروهای مسلح از واحدهایی است که وفاداری اصلی آنها معطوف به گروه‌های قومی جداگانه است. در این شرایط اگر گروه قومی مسلط به نام دولت‌سازی در پی کامل کردن کنترل بر نیروهای نظامی باشد، سرکوبگر قلمداد خواهد شد. سیاست دولت در ایجاد وحدت نظامی از جمله سیاست‌هایی است که می‌تواند آتش پنهان جنگ قومی را خاموش یا شعله‌ور سازد (بینگر، ۱۹۸۵، به نقل از پاک‌سرشت، ۱۳۸۷: ۹۱).

سطح منازعه قومی در رژیم گذشته بر نقشی که قومیت در فرآیند گذار به

دموکراسی بازی می‌کند، تأثیر دارد؛ زیرا می‌تواند میزان توجه به مسائل قومی در مذاکرات بر سر ترتیبات سیاسی نوین را تعیین کند. دی نیورز دربارهٔ سطح تنش قومی در رژیم اقتدارگرای پیشین، سه وضعیت را محتمل می‌داند: اول، تنش بین گروه‌های قومی می‌تواند هویدا باشد، اما این تنش‌ها سرکوب و موقوف شده و بر سر آن به مثابه موضوعی اساسی در مذاکره، سرپوش گذاشته شود. پس محتمل است که گروه‌های قومی، هیچ نقشی در فروپاشی و انتقال رژیم بازی نکنند، اما شکاف‌های اجتماعی - قومی در حین گذار کاملاً واضح خواهند بود<sup>(۳)</sup>. دوم، تنش‌های قومی ممکن است بالقوه و نهفته باشد. به عبارتی به دلیل سرکوب یا پیشینهٔ محدود مسائل قومی، نشانه‌ها و شاخص‌های معدودی از تضادهای بالقوه بین گروه‌های قومی موجود باشد. سوم، تضادهای قومی ممکن است عاملی برای سقوط رژیم‌های اقتدارگرا باشد. این امر هم می‌تواند نتیجهٔ فشار مستقیم قومی برای تغییر باشد و هم نتیجهٔ منازعات قومی‌ای که حکومت در حل و فصل مسائل مترتب بر آن ناتوان است<sup>(۴)</sup> (De Nevers, 1993: 38).

### گذار به دموکراسی و تخفیف منازعه قومی

بسیاری از مطالعات منازعه قومی، دموکراتیزاسیون را از این لحاظ که فضای سیاسی بازی برای کنشگری گروه‌ها و سوژه‌های قومی مهیا می‌کند، بستری مناسب برای بروز و تشدید<sup>۱</sup> منازعات قومی محسوب می‌دارند. اما بر اساس تجربهٔ تاریخی کشورهای چندقومی دموکراتیک، دموکراتیزاسیون می‌تواند نقش زیادی در حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات قومی ایفا کند؛ منازعاتی که در کشورهایی مانند سوئیس، بلژیک، کانادا، فیلیپین و اندونزی به واسطهٔ کاربست رویه‌های نهادین دموکراتیک تخفیف یافته و حل و فصل شده‌اند، مؤید این مدعاست. با وجود این اگر منازعه قومی و دموکراتیزاسیون را در دو سر یک پیوستار متصور شویم، می‌توان تحت شرایط خاصی برای هر دو سر پیوستار در ارتباط با یکدیگر شأن علی قائل شد.

---

1. Exacerbation

### تأثیر منازعه قومی بر فرآیند گذار به دموکراسی

تحلیل اثر منازعه قومی بر فرآیند دموکراتیزاسیون وقتی اهمیت بیشتری می‌یابد که منازعات و جنبش‌های قومی را ذیل جنبش‌های اجتماعی تعریف کنیم. جنبش‌های اجتماعی می‌توانند از طریق مشارکت و اعمال فشار از پایین به خلق فضایی برای طرح خواسته‌های دموکراتیک و احتمالاً انتقال قدرت از دولت‌های غیر دموکراتیک به دولت‌های پایبند بر رویه‌های دموکراتیک منجر شود. همان‌گونه که چارلز تیلی<sup>۱</sup> اشاره می‌کند، جنبش‌های اجتماعی تحت شرایط خاصی به فرآیند گذار به دموکراسی یاری می‌رسانند. به‌ویژه آن دسته از جنبش‌ها که به صراحت خواستار افزایش برابری و حمایت از گروه‌های قومی و اقلیت‌های گروهی محروم از منافع و حقوق مدنی هستند، توسعه دموکراتیک را به پیش می‌برند. در حقیقت با نگاه به فرآیند گذار به دموکراسی می‌توان مشاهده نمود که بسیج جمعی بارها به واسطه پرداختن به موضوعات دموکراتیک، شرایطی را برای بی‌ثبات نمودن رژیم‌های اقتدارگرا خلق نموده است (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۹۰: ۳۴۶).

فروپاشی نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ که به نوعی از منازعه قومیت‌ها و ملل محصور در آن متأثر بود، موجی از گذار به دموکراسی را در کشورهای نواستقلال‌یافته ایجاد کرد که هم‌اکنون تعدادی از این کشورها به جرگه رژیم‌های دموکراتیک جهان درآمده‌اند (تیلی، ۱۳۹۱: ۶۸).

به زعم جانسون<sup>۲</sup>، جنبش‌های منطقه‌گرا عمدتاً از این حیث که اصلاح دولت‌های تمرکزگرا را در جهت تمرکززدایی تقویت می‌کنند، پیش‌تازان فرآیند گذار به دموکراسی تلقی می‌شوند. از سوی دیگر دولت‌های تمرکزگرا در دوره‌های تسلط بر مناطق قومی، سعی بر آن دارند که یک محیط سیاسی بسته را به وجود آورند. در چنین شرایطی، نه تنها فعالیت‌های سیاسی، بلکه حتی استفاده از زبان‌های محلی و رسوم فرهنگی خاص نیز ممنوع می‌شود؛ زیرا رژیم سیاسی مصمم می‌شود هرگونه منبع بالقوه تمایز از دولت مرکزی و بنابراین هرگونه امکان احتمالی ایجاد هویت‌های بالقوه را ریشه‌کن کند (دیانی و

1. Charls Tilly  
2. Johnson

دلاپورتا، ۱۳۹۰: ۱۶۳-۱۶۴). بدین ترتیب شکل‌گیری جنبش‌های قومی‌ای که بر خواسته‌های دموکراتیک، بدون تهدید برای از هم گسیختن مرزهای سیاسی انگشت نهند، می‌تواند به از سرگیری فرآیند گذار به دموکراسی و بسط قواعد دموکراتیک حاکمیت سیاسی یاری رساند.

در مرحله بعد، فرایند گذار به دموکراسی فرصتی منحصر به فرد برای حل و فصل منازعات قومی مهیا می‌کند. خلق چنین فرصتی عموماً نیازمند توافقات مبتنی بر مذاکره و گفت‌وگو میان همه گروه‌های قومی یک کشور است. از آنجایی که در اغلب موارد، فرآیند گذار به دموکراسی دارای منظری مذاکره‌مدار و گفت‌وگومحور است، فرصتی دست‌نیافتنی برای پرداختن به مسائلی فراهم می‌آورد که در نتیجه افزایش تنش‌های قومی به وجود آمده است؛ به‌ویژه زمانی که صورت‌بندی مجدد قانون اساسی بخشی از این فرآیند باشد. با وجود این تنها وجود چنین فرصتی، تضمینی برای حل و فصل موفقیت‌آمیز تنش‌های قومی محسوب نمی‌شود. برای آنکه فرآیند گذار به دموکراسی به تخفیف تنش‌های قومی بینجامد، حضور همه گروه‌های قومی در فرآیند مذاکره الزامی است. به علاوه همه گروه‌ها باید برای برطرف شدن این تنش‌ها و ایجاد ترتیبات کارآمد نوین که منافع همه طرف‌های مذاکره را ملحوظ دارد، تمایل داشته باشند (De Nevers, 1993: 35).

### راهبردهای پیش‌زمینه‌ای تخفیف منازعه قومی

متفکران جامعه‌شناسی سیاسی گذار به دموکراسی بر این انگاره اتفاق نظر دارند که یکی از غایات اصلی دموکراسی، حل و فصل منازعات خشونت‌آمیز و متعاقب آن ایجاد ثبات سیاسی است. بر این مبنا در وهله اول باید بر این موضوع اذعان نمود که گذار به دموکراسی می‌تواند از بروز منازعات قومی جلوگیری کرده و یا آن را تعدیل کند. این مهم تحت شرایط خاصی تحقق می‌یابد؛ اگر نیروهای حامی گذار به دموکراسی در گام نخست، تفاوت‌های قومی موجود در کشور را به رسمیت بشناسند و در مرحله بعد بتوانند بین منافع گروه‌های قومی سازشی ایجاد کنند که تا اندازه‌ای منصفانه باشد (همان: ۳۱).

طبق مدلی که روستو برای پویایی‌شناسی فرآیند گذار به دموکراسی ارائه می‌کند، یکی از پیش‌شرط‌های گذار به دموکراسی موفقیت‌آمیز، یکپارچگی ملی است. یکپارچگی ملی اساساً عبارت است از اینکه مسائل قومی بالقوه باید موقتاً در قالب تلاش برای مغلوب ساختن رژیم اقتدارگرا در درجهٔ دوم اهمیت قرار گیرند. به عبارتی به‌رغم اختلاف‌نظر گروه‌های قومی دربارهٔ مسائل قومی، قومیت‌ها در کنار زدن رژیم اقتدارگرا و برانداختن آن عملاً باید متحد باشند (Rustow, 1970: 350-51).

روستو، یکپارچگی ملی را از این نظر شرط پیش‌زمینه‌ای برای گذار به دموکراسی می‌داند که باید مقدم بر دیگر مراحل گذار به دموکراسی موفق باشد. مقصود از یکپارچگی ملی، هیچ‌گونه مفهوم رازآلود یا رمانتیک نیست، بلکه مراد از آن این است که اکثریت غالب شهروندان نباید دربارهٔ اجتماع سیاسی‌ای که در آینده به آن تعلق خواهند داشت، تردید داشته باشند. بنابراین در طول فرآیند گذار به دموکراسی نباید هیچ‌گونه تردید یا خواستی برای تغییر مرزها وجود داشته باشد. به علاوه یکپارچگی ملی از این حیث که از شکل‌گیری اپوزیسیون ناهمگون جلوگیری کرده، موجب می‌شود که نزاع از طریق قطبی شدن جامعه حول مرزهای منطقه‌ای به فروپاشی منجر نشود، به نفع فرآیند گذار است. در صورت نبود یکپارچگی ملی، فروپاشی مرزهای ملی و تجزیه‌طلبی محتمل‌تر است تا پیدایش دموکراسی (کدیور، ۱۳۸۶: ۵۱-۵۲). ضعف هویت و وحدت ملی همچنین از این حیث که مرزهای سیاسی عمدتاً صورتی تصنعی و تحمیلی پیدا می‌کند، یکی از موانع گذارهای موفق محسوب می‌شود.

تجربهٔ تاریخی چندین دههٔ اخیر نشان می‌دهد که منازعات قومی عمدتاً با برخوردهای خشونت‌آمیز میان گروه‌های قومی و دولت‌ها و با اخراج اجباری و نسل‌کشی خاتمه یافته‌اند. اینگونه راهبردهای حل‌وفصل منازعهٔ قومی، جدای از اینکه ناقض اخلاق‌اند، پتانسیل منازعه را بین گروه‌های قومی‌ای که در یک واحد سیاسی ساکن هستند، حل‌ناشده باقی می‌گذارد. بدین ترتیب چگونگی جلوگیری از درگرفتن و ملتهب شدن تنش‌های قومی نهان و چگونگی تخفیف دادن اینگونه تنش‌ها پس از بروز و تشدید آنها، از مهم‌ترین پرسش‌های پیش روی مطالعات منازعات قومی است. دی‌نیورز معتقد است که کلید پاسخ به هر دو پرسش یادشده در به وجود آوردن

فضایی است که اعتدال سیاسی<sup>۱</sup> بر آن حاکم باشد. نخبگان و پیشروان هر یک از گروه‌های قومی باید دریابند که اجتناب از اتخاذ هرگونه سیاست افراطی برای حل و فصل مسائل بالقوه یا بالفعل به نفعشان است. توسعه میانه‌روی سیاسی، بهترین راه کار برای ممانعت از گسترش تنش‌های جدی و اجتناب از موقعیت‌هایی است که یک تضاد بالقوه به یک منازعه واقعی مبدل می‌شود. یکی از راه‌های دستیابی به اعتدال سیاسی و افزایش آن، پی‌ریزی نظام انتخاباتی کشور به گونه‌ای است که احزاب سیاسی و سیاستمداران گروه‌های قومی مسلط نتوانند اتخاذ مواضع افراطی روی موضوعات قومی را مزیتی سیاسی به شمار آورند. به علاوه رهبران منطقه‌ای و ملی باید از دیگر گروه‌های قومی برای کسب موفقیت سیاسی حمایت کنند. این امر می‌تواند به واسطه ایجاد یک نظام انتخاباتی که قوت نسبی گروه‌های قومی داخل کشور را ملحوظ دارد ممکن شود. به علاوه این مهم، نیاز به نامزدهایی شناخته شده برای حوزه‌های منطقه‌ای و ملی دارد که بتوانند درصد بیشتری از آرای را که صرفاً با حمایت یک گروه قومی می‌توان به دست آورد اخذ کنند. چنین فرصت‌هایی در صورتی به وجود می‌آید که احزاب اصلی در یک منازعه به طور هم‌زمان تضعیف شده و یا هر دو توأمان به این نتیجه برسند که منازعه در آینده می‌تواند بدترین پیامدها را برای هر دو طرف داشته باشد. اگر وضعیت یادشده رخ نماید، شاید مذاکره برای حصول یک توافق سیاسی که بتواند موافقت همه گروه‌های قومی را به دست آورد، ممکن باشد. حصول این وضعیت به بسط فضای سیاسی مداراگرایانه و میانه‌روانه می‌انجامد (De Nevers, 1993: 33-34).

آرند لیپهارت<sup>۲</sup> نیز از مدافعان تقلیل تنش‌های قومی به واسطه فرآیندهای انتخاباتی است. هر چند انتخابات فقط یکی از عوامل متعددی است که به فرآیندهای سیاسی شکل می‌دهد، کارآمدی آن در باب حل و فصل منازعات قومی، بسته به خصایص گونه‌گون جوامع چندقومی قابل تأمل است. لیپهارت، نوعی مهندسی سیاسی موسوم به دموکراسی انجمنی<sup>۳</sup> را برای جوامع ناهمگون قومی مدنظر دارد که برای تضمین نمایندگی منصفانه هر گروه قومی، الگوی انجمنی نظام انتخاباتی، یعنی نمایندگی

---

1. Political Moderation  
2. Arend Iijphart  
3. Consociational democracy

سهمیهای<sup>(۷)</sup> در آن تعبیه شده است و برابری و هم‌پایگی نزدیک بین سهم رأیی که هر حزب کسب کرده است و نمایندگی پارلمانی آن را تضمین می‌کند و در آن هر یک از بخش‌های مهم جمعیت، نمایندگان در پارلمان خواهند داشت. مهم‌ترین مزیت این مدل دموکراسی، حل تفاوت‌های قومی از طریق تشکیل ائتلاف‌های بزرگ بین گروه‌های قومی و تعهد به همکاری بین نخبگان گروه‌های قومی مختلف است. به همین اندازه، امکان تشکیل حکومت یکپارچه که سلطه یکی از گروه‌های قومی بر دیگر گروه‌ها را موجب شود، در دموکراسی انجمنی محدود می‌شود. به علاوه به واسطه چنین راهبردی است که می‌توان بین ناهمگونی قومی از یکسو و وحدت و انسجام ملی و ثبات و سامان سیاسی دموکراتیک از سوی دیگر پیوند ایجاد کرد (کریمی، ۱۳۹۰: ۳۱۳-۳۱۴).

طبق الگوی پیشنهادی لیپهارت، یک نظام انتخاباتی برای اجتناب از تنش‌های قومی و یا تخفیف آن، باید به‌گونه‌ای طراحی شود که تسهیم قدرت را در بین گروه‌های قومی تضمین کند. کارآمدی راهبرد انتخاباتی در جوامع چندقومی در گرو تطبیق این راهبرد با شرایط آن جامعه است. لیپهارت معتقد است که برای مؤثر و کارآمد واقع شدن تسهیم قدرت از طریق دموکراسی انجمنی، این شرایط باید فراهم گردد: تشکیل دولت و قوه مجریه از طریق یک ائتلاف بزرگ متشکل از رهبران و نمایندگان همه گروه‌های قومی، برخوردار بودن گروه‌های قومی از حق وتو برای پاسداری از منافع حیاتی‌شان، بهره‌مندی مشترک و زنجیروار از قدرت توسط گروه‌های قومی مختلف، وجود میزانی از خودمختاری گروهی - قومی برای مدیریت موضوعات و مسائلی که خاص هر یک از گروه‌های قومی است و نمایندگی سهمیه‌ای (کریمی، ۱۳۹۰: ۳۱۰-۳۱۲؛ Lijphart, 1969: 96-107; 2004: 207-225).

الگوی دموکراسی انجمنی همچنین می‌تواند به واسطه نمایندگی سهمیه‌ای در فیصله دادن به روابط نابرابر قومی در یک کشور، تأثیر زیادی داشته باشد. سهم‌بری نخبگان گروه‌های قومی غیر مسلط از قدرت سیاسی می‌تواند از طریق ائتلاف و هم‌گرایی گروه‌های قومی غیر چیره و با به دست آوردن اکثریت چشمگیری از آرای گروه‌های قومی غیر مسلط در مقابل گروه قومی چیره، تأمین و بازتولید شود. در چنین وضعیتی، پیروزی پی‌درپی ائتلاف مزبور ممکن است گروه قومی مسلط پیشین را متقاعد سازد که



لازمه پرهیز از محرومیت درازمدت از قدرت اجرایی، تعدیل مواضع افراطی و ایدئولوژیک و رقابت در چارچوب رویه‌های دموکراتیک تعیین شده توسط همه گروه‌های قومی است. به عبارت دیگر انتخابات، شرایطی به وجود می‌آورد که مصالحه و رقابت مسالمت‌آمیز بین همه گروه‌های قومی ساکن در یک کشور، گریزناپذیر شده و نابرابری شدید به تدریج زوال یابد.

همان‌طور که از تعریف منازعه قومی برمی‌آید، سنگ بنای فیصله مسالمت‌آمیز این نوع منازعه، تسهیم و توزیع عملی قدرت بین گروه‌های قومی ساکن در یک واحد سیاسی است. طبعاً تحقق این امر از طریق سامان‌دهی مذاکره و گفت‌وگو میان گروه‌های قومی درگیر در فرآیند گذار به دموکراسی ممکن می‌شود. اما خود فرآیند گذار به دموکراسی و شرایطی که گذار در آن رخ می‌دهد از یکسو و ترکیب نیروهای اجتماعی - قومی از سوی دیگر، تحولات منازعه قومی و کاهش بخت بروز آن را رقم می‌زند.

### شرایط مشوق تخفیف منازعه قومی پس از گذار به دموکراسی

نخست باید نیروهای درگیر در فرآیند گذار و به‌ویژه نخبگان قومی، ظرفیت فرآیند گذار به دموکراسی را برای حل‌وفصل مسائل قومی و احتمال اینکه گذار به دموکراسی تنش‌های قومی را تشدید نخواهد کرد، بشناسند. اگر مسائل قومی از همان ابتدای فرآیند گذار مورد توجه قرار گیرد، موفقیت فرآیند گذار به دموکراسی در تخفیف<sup>۱</sup> تنش‌های قومی محتمل‌تر است<sup>(۸)</sup>. اگر نارضایتی‌های قومی بالقوه، از قبل پیش‌بینی شده و در حین تعیین قانون اساسی جدید از دامن زدن به اینگونه نارضایتی‌ها پرهیز شود، احتمال ممانعت از منازعه قومی و یا تخفیف آن در طول فرآیند گذار و پس از شکل‌گیری دموکراسی اولیه بیشتر است (De Nevers, 1993: 39).

«دوم، اگر تنش‌های قومی ضعیف باشد، کمتر محتمل است که فرآیند گذار به دموکراسی منجر به منازعه قومی شود<sup>(۹)</sup>. اینکه تنش‌های قومی متعاقباً رخ دهد یا نه، بستگی به این دارد که مسائل قومی در مبارزات سیاسی - انتخاباتی پس از گذار به

---

1. Mitigation

دموکراسی، تا چه اندازه و چگونه کنترل و مدیریت می‌شود. حتی در کشورهای دارای مناقشات قومی ضعیف، موضوعات قومی می‌تواند تحقق ترتیبات مبتنی بر قانون اساسی را مانع شده و به تأخیر اندازد. فقط زمانی که مسائل قومی به دقت بررسی شده باشند، احتمال اینکه فرآیند گذار به دموکراسی منجر به منازعه قومی شود، کاهش می‌یابد.

سوم، گذار به دموکراسی در صورتی که گروه‌های قومی از نظر تعداد جمعیت و قدرت نسبتاً با هم برابر باشند، بخت مضاعفی برای جلوگیری و یا کاهش تنش‌ها دارد؛ زیرا برابری گروه‌های قومی در شمار جمعیت و قدرت، غالب آمدن یک گروه قومی بر دیگر گروه‌ها و محروم ساختن آنها از فرآیندهای سیاسی را نامحتمل می‌سازد. در چنین مواردی، پرهیز از تنش قومی مبتنی بر ایجاد یک نظام انتخاباتی است که رأی‌گیری درون‌قومی را ترغیب می‌کند. برابری نسبی در قدرت به این معناست که گروه‌های قومی سود کمتری در اتخاذ مواضع افراطی خواهند دید. البته در شرایطی که دو گروه قومی از نظر جمعیتی نسبتاً برابر هستند، اگر قومیت عامل سیاسی عمده و مهمی برای کنش سیاسی باشد، انتخابات می‌تواند بیش از آنکه به مثابه ابزار رقابت سیاسی واقعی عمل کند، صرفاً به عرصه طرح و پیگیری خواست‌های گروه قومی بزرگ‌تر بدل شود.

چهارم، دموکراتیزاسیون در صورتی بخت بروز و تشدید منازعه قومی را کاهش می‌دهد که رژیم اقتدارگرا تحت تسلط یک اقلیت قومی نباشد. اگر ساخت قدرت در رژیم، ترکیبی از نمایندگان گروه‌های قومی مختلف باشد و یا تحت سلطه یک گروه قومی اکثریتی باشد، احتمال کمی وجود دارد که نارضایتی‌های قومی گسترش یابد. به علاوه در چنین شرایطی، چون کمتر تقاضایی برای مجازات گروه قومی رژیم اقتدارگرای پیشین طرح و پیگیری می‌شود، احتمال اینکه تنش‌های قومی با آغاز فرآیند گذار به دموکراسی تشدید شود، پایین است.

پنجم، گذار به دموکراسی در صورتی فرصتی برای جلوگیری از تنش‌های قومی و یا تخفیف آن محسوب می‌گردد که همه گروه‌های قومی ساکن در یک کشور، خواه به صورت یک جنبش و خواه به شکل یک ائتلاف، در مخالفت با رژیم اقتدارگرای پیشین متحد شده باشند. این مهم زمانی دست می‌دهد که همه اعضای گروه‌های قومی، رهبری مخالفت با رژیم اقتدارگرا را برعهده گیرند. علاوه بر این ائتلاف فراگیر قومی، مبنایی

مشارکتی برای گروه‌های قومی مهیا می‌کند که با آن می‌توانند یک نظام سیاسی جدید ایجاد کنند. همچنین به اعضای گروه‌های مختلف این اطمینان خاطر را می‌دهد که آنها در فرآیند مذاکره برای ساختار سیاسی جدید مشارکت خواهند کرد.

ششم، در صورتی که پس از وقوع گذار به دموکراسی، رهبران گروه‌های قومی عمده بیشتر از بین اعتدال‌گرایان باشند، احتمال اینکه گذار بتواند مسائل قومی را حل و فصل کند بیشتر است. میانه‌روی در این بستر حاوی دو معناست: در بستر فرآیند گذار، میانه‌روی به مثابه حمایت از توافقات مبتنی بر مذاکره، نه انقلاب، برای تغییر معادلات قدرت است. به علاوه میانه‌روی به معنای احتراز از افراط‌گرایی و فقدان دشمنی با دیگر گروه‌های قومی است. اگر بیشتر رهبران مخالف واجد خصیصه میانه‌روی به هر دو معنای آن باشند، گذار به دموکراسی بخت بیشتری برای جلوگیری از بروز منازعات قومی دارد.

هفتم، اگر گروه‌های قومی ساکن در یک کشور در حین گذار به دموکراسی دارای متحدان قومی خارجی نباشند، کمتر محتمل است که گذار تنش‌های قومی را تشدید کند. البته فقدان پیوند قومی در خارج از کشور، احتمال وجود متحدان خارجی را کاملاً از بین نمی‌برد؛ زیرا همواره کشورها و رهبرانی خواهند بود که در بی‌ثبات کردن کشورهای همسایه، منافی برای خود متصور شوند. با وجود این خویشاوندی و زمینه قومی مشترک، عاملی مؤثر است که نبود آن، احتمال موفقیت فرآیند گذار به دموکراسی را در تخفیف تنش‌های قومی افزایش می‌دهد.

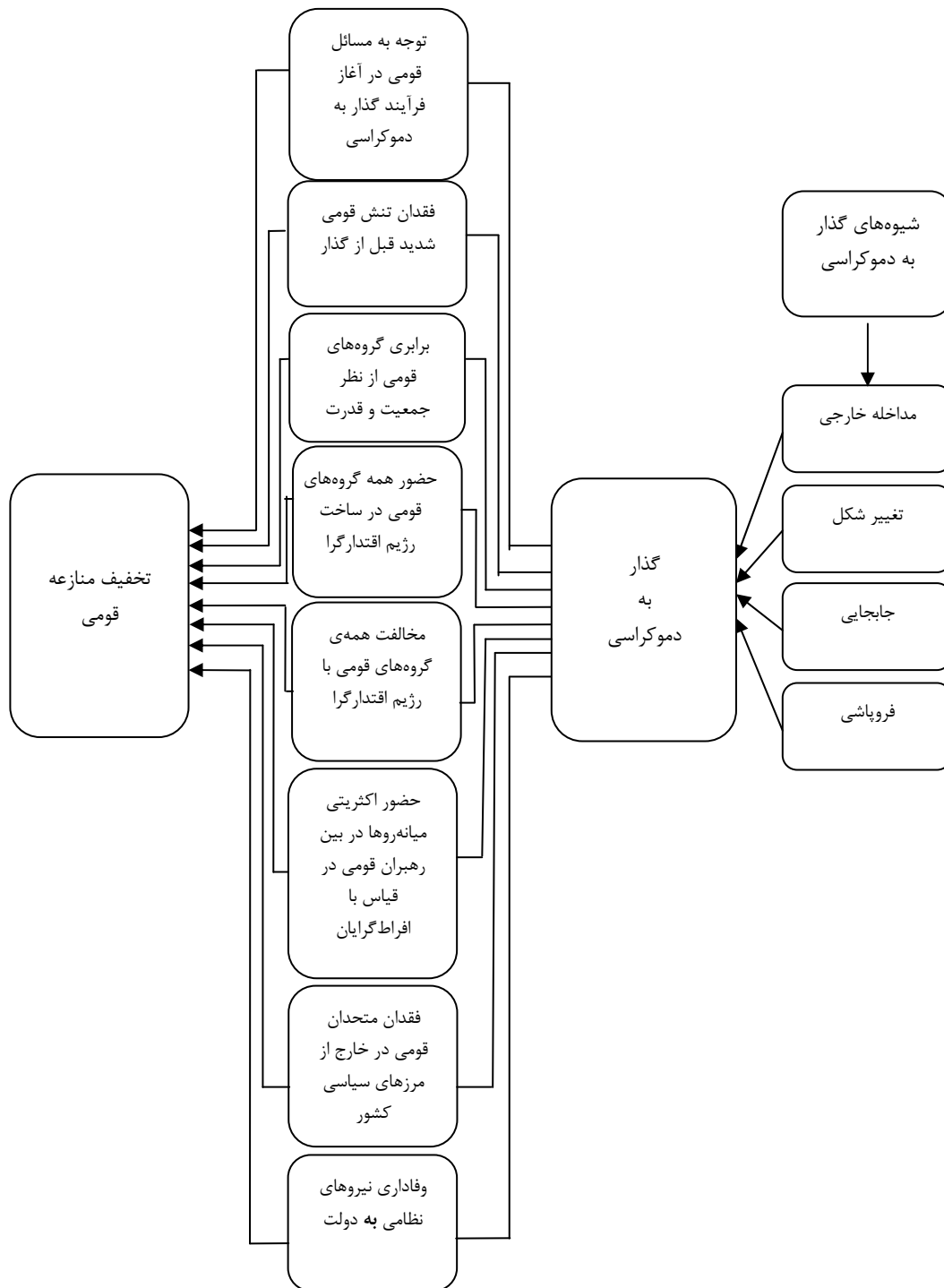
هشتم، اگر نیروهای نظامی به دولت وفادارتر از یک گروه قومی خاص باشند، کمتر محتمل است که فرآیند گذار منجر به تشدید منازعه قومی شود» (De Nevers, 1993: 39-41).

به‌زعم انلو<sup>۱</sup>، نظامیان و نیروهای پلیس به ندرت کنشگران خنثی در تضادهای قومی هستند. آنها در نتیجه توزیع نامناسب اقتصادی - اجتماعی و تاریخی فرصت‌ها و استراتژی‌های آگاهانه عضوگیری نخبگان حکومت مرکزی، نوعاً از حیث قومی نامتعادل

هستند. او بر این باور است که نوسازی و حرفه‌ای شدن نیروهای امنیتی، تضمین‌کننده خنثی بودن سیاسی آنها نیست (بینگر، ۱۹۸۵؛ به نقل از پاک‌سرشت، ۱۳۸۷: ۹۱). از طرف دیگر، گذارهایی که در آن نظامیان در فرآیندها و تصمیمات سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند، همواره می‌تواند از ظرفیت سرکوبگری خود برای سرکوب خواسته‌های دیگر گروه‌های قومی به نفع گروه قومی مسلط استفاده نماید. به عبارتی روند دموکراتیک‌سازی که توأم با کاهش ظرفیت سرکوبگری نهادهای تحمیل‌کننده اجبار خشونت‌آمیز در جامعه نباشد، علاوه بر اینکه دارای پتانسیل بالایی در جهت بازگشت به اقتدارگرایی دوباره است، تشدید منازعات قومی را تسهیل می‌کند.

البته حضور عوامل تشریح‌شده تضمین نمی‌کند که فرآیند گذار به دموکراسی، مسائل قومی را حل و فصل کند. کلید ممانعت از بروز منازعات قومی و تخفیف نارضایتی‌های قومی، مذاکرات آینده‌نگرانه، توازن و برابری منصفانه میان گروه‌های قومی ساکن در یک کشور است. با وجود این حضور این شرایط، بخت فرآیند گذار به دموکراسی را برای مواجهه موفقیت‌آمیز با مسائل قومی بالقوه افزایش می‌دهد.

نمودار (۱): گذار به دموکراسی و تخفیف منازعه قومی



### گذار به دموکراسی و تشدید منازعه قومی

همان‌طور که متغیرهای معینی، تخفیف منازعه قومی را در اثر وقوع فرآیند گذار به دموکراسی تسهیل می‌کنند، شرایط دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد منازعه قومی می‌تواند هم به عنوان پی‌آمد گذار و هم توأمان با آن بروز یابد. البته این بدین معنا نیست که تلاش‌ها برای حل و فصل و کنترل منازعات قومی باید رها شود. گذار به دموکراسی فرصتی مهیا می‌کند تا نیروهای اجتماعی - قومی از طریق توسعه اشتراک سیاسی در حل و فصل مسائل خاص خود به صورت عینی مشارکت کنند.

رژیم‌های اقتدارگرا بنا به خصایص ساختاری‌ای که دارند، در دوران حاکمیت خود به سرکوب علایق، منافع و خواسته‌های ناهمخوان گروه‌های قومی مختلف با آرمان‌های ایدئولوژیک رژیم می‌پردازند. دوام این وضعیت در دوران ماقبل گذار موجب انباشت سطحی از نارضایتی‌ها و دادخواهی‌ها در میان گروه‌های قومی غیر چیره و نیز شکل‌گیری تصورات قالبی و دیدگاه‌های متعصبانه درباره گروه‌های قومی مختلف محصور در یک کشور می‌شود.

طبق نظر ورشنی، حکومت‌های اقتدارگرا برای حفظ و برقراری نظم و ثبات سیاسی، از بروز نارضایتی‌های قومی جلوگیری کرده، دوره‌هایی از سرکوب قومی را تحمیل می‌کنند؛ اما اجبار غیر قانونی و قهرآلود غالباً احتمال بروز اعتراض‌ها و نارضایتی‌های انباشته شده قومی را زمانی که نظام‌های اقتدارگرا شروع به آزادسازی فضای سیاسی کرده، یا مشروعیت خود را از دست می‌دهند، افزایش می‌دهد. وجود دادخواهی‌ها و نارضایتی‌های تاریخی<sup>۱</sup> و حضور کلیشه‌ها<sup>۲</sup> و تصورات قالبی قومی ممکن است مستقیماً منازعات قومی را تشدید نکند، اما وجود آنها بی‌تردید فرآیند مذاکره و چانه‌زنی میان گروه‌های قومی مختلف را بسیار مشکل خواهد ساخت. این وضعیت از این لحاظ که بلافاصله نارضایتی‌ها و دادخواهی‌های قومی بالقوه را نشان می‌دهد، اهمیت ویژه‌ای دارد (Varshney, 2007: 278).

علاوه بر انباشت نارضایتی‌های تاریخی در دوران اقتدارگرایی، شرایط ذیل به تشدید

- 
1. Historical grievances
  2. Stereotypes

تنش‌های قومی در بستر فرآیند گذار به دموکراسی و مبدل شدن آن به منازعه قومی بالفعل منجر می‌شود (De Nevers, 1993: 41-43):

نخست اینکه هویت‌یابی رژیم سیاسی اقتدارگرای پیشین با یک گروه قومی خاص، به‌ویژه گروه قومی‌ای که در اقلیت باشد، به احتمال زیاد تلاش‌ها برای جلوگیری از منازعات قومی را مختل ساخته و مانع از حل‌وفصل مسالمت‌آمیز آن خواهد شد. این مسئله تقاضا برای مجازات رهبران رژیم اقتدارگرای پیشین را افزایش داده، جلوه‌ای قومی و خشونت‌آمیز به آن می‌دهد.

دوم، اگر رژیم سیاسی پیشین، ترکیب قومی را در بخش‌هایی از کشور تغییر داده و دستکاری کرده باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که گذار به دموکراسی موجب بروز تنش‌ها و منازعات قومی شود. به علاوه این امر منجر به پیدایی خشم و نفرت نسبت به گروه قومی هم‌قوم با رژیم سابق و تقاضا برای انتقام از آنها و اسکان قومی مجدد می‌شود. به همان نسبت که مسائل برخاسته از چنین انتقام‌جویی‌هایی ایجاد می‌شود، فرآیند دستیابی به توزیع برابر قدرت بین گروه‌های ملی و منطقه‌ای بیش‌ازپیش بغرنج‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. از این‌رو اگر رژیم پیشین، تعادل و توازن قومی را دستخوش تغییر کرده باشد، احتمال وقوع منازعه قومی بیشتر است.

سوم، اگر مخالفت با رژیم اقتدارگرا تنها تحت تسلط یک گروه قومی باشد و یا در طول خطوط قومی چندپاره شده باشد، فرآیند مذاکره بر سر ساختار سیاسی جدید مشکل‌تر خواهد شد. اگر تنها یک گروه قومی در یک کشور چندقومی در مذاکرات برای ایجاد ساختار سیاسی شرکت نماید، احتمال کمتری وجود دارد که نتیجه پایانی مذاکرات، رضایت همه گروه‌های قومی عمده را فراهم آورد. مذاکراتی که تحت استیلای یک گروه قومی جریان یابد، بعید است که در فرآیند مذاکره برای برابری حقوق قومی یا نمایندگی مساوی همه گروه‌های قومی در زمان تکوین قانون اساسی جدید چانه‌زنی جدی وجود داشته باشد. به علاوه مسئله یادشده هنگامی که توازن قومی در فرآیند مذاکره شدیداً به سمت گروه قومی مسلط میل کند، اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در مقابل، دیگر گروه‌های قومی ممکن است به اعتراض خشونت‌آمیز علیه سلطه اکثریت دست بزنند.

چهارم، اگر برخی رهبران قومی در قبال حقوق قومی، مواضع رادیکال و افراطی در

پیش گیرند، ظرفیت فرآیند گذار به دموکراسی برای کاهش تنش‌های قومی تضعیف خواهد شد. همه گروه‌های قومی باید خواهان همکاری با یکدیگر برای دستیابی به راهبردهایی برای رفع منازعات قومی باشند. اگر یک طرف و یا رهبری یکی از طرفین، منافعی را در تداوم منازعات برای خود متصور شود، منازعه ادامه خواهد یافت. در واقع تا زمانی که رهبران احزاب و گروه‌های مختلف ادامه درگیری‌ها را به صلاح خود و منافعی بدانند، آنها تمایلی به توافقات مبتنی بر مذاکره نشان نخواهند داد.

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که بر تشدید تنش‌های قومی پس از رخ دادن گذار به دموکراسی اثر می‌گذارد، توازن جمعیت‌شناختی گروه‌ها قومی ساکن در یک واحد سیاسی است. اگر گروه‌های قومی از نظر تعداد جمعیت و جغرافیا، توازن اندکی داشته باشند، تخفیف تضاد قومی در فرآیند گذار به دموکراسی بسیار مشکل تر خواهد شد. در این وضعیت، سلطه گروه قومی اکثریت بر دیگر گروه‌ها محتمل خواهد بود. این مسئله، ترس گروه‌های قومی در اقلیت را از نادیده گرفته شدن منافعی و در نتیجه وخامت اوضاع را در پی خواهد داشت. از سوی دیگر اگر اجتماعات قومی همگونی وجود داشته باشد، رأی‌گیری منطقه‌ای ممکن است کارآمد باشد. اما در جامعه ناهمگون، تضمین نمایندگی برای گروه‌های قومی غیر اکثریتی دشوار خواهد بود.

ششم، اگر یک و یا چند گروه قومی در یک کشور، عضو گروه قومی‌ای باشند که بر کشور همسایه حکومت می‌کند، فرآیند گذار به دموکراسی با چالش‌های مضاعفی برای حل و فصل منازعات قومی مواجه خواهد شد. این مسئله می‌تواند منجر به پیدایی وفاداری به کشور دیگر یا اتهام به وفاداری شود. در واقع برخی از گروه‌ها ممکن است از متحدان خارجی بالقوه خود به مثابه ابزار نفوذ در فرآیند چانه‌زنی داخلی بهره‌گیری کنند. تضمین این امر که مذاکرات روی ترتیبات سیاسی جدید محدود به فضای داخل بماند، بهتر از وضعیتی است که مذاکرات داخلی دارای حاشیه‌های برون‌مرزی گردد؛ زیرا این امر از پیچیده و بغرنج شدن منازعات داخلی جلوگیری کرده، تعداد کنشگران درگیر در آن را کاهش می‌دهد.

هفتم، وفادار بودن ارتش به گروه قومی خاص در یک کشور می‌تواند واجد مسائل شدیدی برای فرآیند گذار به دموکراسی و پیچیدگی دستیابی به راهبردهایی برای

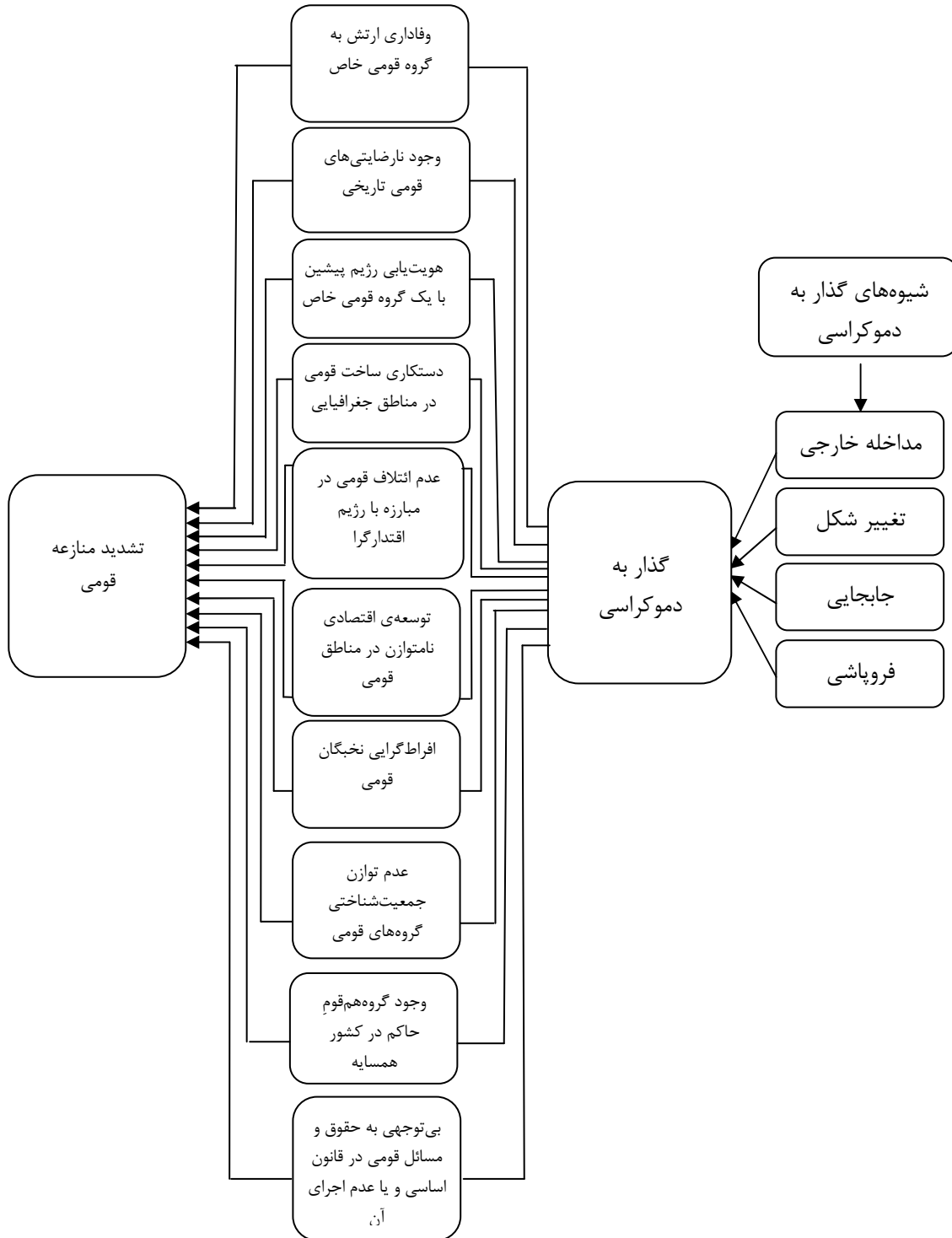


تخفیف منازعات قومی شود. در صورتی که ارتش، بخشی از گروه قومی اکثریت باشد، ممکن است خیلی پی‌آمدهای وخیمی نداشته باشد، مگر اینکه تنش‌های قومی از پیش وجود داشته باشد. اگر هم ارتش و هم رژیم پیشین را اعضای یک گروه اقلیت اداره کنند و در حین فرآیند گذار از اینکه مجازات خواهند شد احساس تهدید کنند، ارتش ممکن است تلاش کند فرآیند گذار را متوقف سازد و یا از نگرش‌ها و مواضع گروه قومی در اقلیت که خود منسوب به آن است، با زور و اجبار دفاع کند.

هشتم، اگر موضوعات و مسائل قومی در همان مراحل اولیه تشکیل قانون اساسی<sup>۱</sup> نادیده گرفته شود، فرآیند گذار به دموکراسی ممکن است باعث تشدید تنش‌های قومی شود تا تخفیف آن. اهمیت دیگر موضوعیت یافتن مسائل قومی پس از وقوع گذار این است که از ایجاد فرصت برای استیلای نگرش‌های قومی افراطی ممانعت می‌کند. حتی در کشورهای فاقد مسائل قومی آشکار، راهبردهای امنیتی مواجهه با تنش‌های قومی باید در نظام سیاسی پی‌ریزی و پیش‌بینی شود.

علاوه بر هشت عامل یادشده، بخش زیادی از مدعاهای شورشگران قومی در امر توسعه اقتصادی خود را نمایان می‌سازد. توسعه‌نیافتگی مناطق قومی تحت کنترل رژیم اقتدارگرا، فرصت و دستاویز مناسبی برای طرح خواسته‌های اساساً قومی مناقشه‌آمیز و خاص‌گرایانه در دوره‌های گذار به دموکراسی برای گروه‌های قومی غیر مسلط و ناراضی فراهم می‌آورد. رژیم‌های اقتدارگرای چندقومی که تحت سلطه یکی از گروه‌های قومی ساکن در یک کشورند، ماهیتاً به پیگیری سیاست‌های توسعه اقتصادی نامتوازن دست می‌یازند و بعید است که اینگونه رژیم‌ها که همواره سطحی از نابرابری را حفظ و بازتولید می‌کنند، به توسعه هم‌زمان مناطق قومی تحت حاکمیت خود بپردازند. بر جای گذاشتن چنین میراثی از سوی رژیم‌های اقتدارگرای چندقومی پس از فروپاشی آنها، تأثیر مهمی بر تحولات منازعه قومی پس از وقوع گذار به دموکراسی دارد؛ به طوری که اگر رژیم اقتدارگرای پیشین در مناطق قومی دست به توسعه نامتوازن بزند، احتمال اینکه دموکراتیزاسیون منجر به تشدید تضادهای قومی شود، بیشتر است<sup>(۱۰)</sup>.

نمودار (۲): گذار به دموکراسی و تشدید منازعه قومی



## نتیجه‌گیری

گذار به دموکراسی، یکی از پیچیده‌ترین فرآیندهای سیاسی است که عمده نظام‌های سیاسی در برهه‌ای از حیات خویش به تجربه آن می‌نشینند. از آنجایی که فرآیندهای گذار به دموکراسی به دلیل ارتباطشان با تسهیم منافع، منابع و به‌ویژه قدرت سیاسی همواره سطحی از منازعه را برمی‌انگیزند، وجود نیروهای اجتماعی گوناگون همواره پتانسیل منازعه در دوران گذار به دموکراسی را بالا می‌برد. از این لحاظ، کشورهای چندقومی که تحت کنترل رژیم‌های اقتدارگرا هستند، به هنگام فروپاشی اینگونه رژیم‌ها، اغلب در خطر شورش گروه‌های قومی قرار دارند. گذار به دموکراسی در اینگونه جوامع که از حیث ساختاری ناهمگون هستند، دامنگیر مسائل عدیده‌ای است که عنصر قومیت در خلق آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. از این‌رو شگفتی‌آور نیست که تجربه دموکراسی در این جوامع دست‌کم در مراحل آغازین خود به طور متناقضی توأم با مشتعل شدن شورش‌های قومی و بالا گرفتن خشونت سیاسی میان گروه‌های قومی‌ای باشد که خود را دارای خصایص فرهنگی و در نتیجه منافی مجزا از دیگر گروه‌های جامعه محسوب می‌دارند.

تجربه تاریخی گذارهای دموکراتیک نیز که به صورت امواج گذار به دموکراسی مطالعه شده‌اند، به‌ویژه پس از جنگ عالم‌گیر دوم، همراه با ملتهب شدن جنگ‌های قومی بوده‌اند. از این‌رو صرف وجود گروه‌های قومی مختلف در یک واحد سیاسی، سطحی از تنش‌زایی را دارد که امکان بروز و تشدید این نوع تنش‌ها بنا به ویژگی‌هایی که ذاتی گذار به دموکراسی است، بیش از دیگر برهه‌های زمانی ممکن می‌شود. به عبارتی از آنجایی که رژیم‌های اقتدارگرای چندقومی همواره سطحی از نابرابری را با خود دارند و نابرابری قومی را بیشتر، گروه‌های قومی تحت سلطه دیر یا زود به طرح سهم متناسب از منابع و ثروت جامعه و تقاضاهایی در راستای حقوق اعطاننده و یا تغییر الگوی موجود نظام قشربندی موجود مبادرت خواهند ورزید. ضعف دستگاه‌های کنترل و سرکوب و آشفتگی در سامان سیاسی رژیم‌های اقتدارگرا در دوره‌های گذار به دموکراسی، بیش از هر زمان دیگری این امکان را برای گروه‌های قومی ناراضی مهیا می‌کند. طبعاً هر اندازه که شرایط تسهیل‌کننده تشدید تنش قومی در حین فرآیند گذار

به دموکراسی بیشتر باشد، به همان اندازه تشدید منازعه قومی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. با وجود این بنا به شواهد تاریخی تحولات سیاسی جهان، فرآیندهای گذار به دموکراسی در ارتباط با تحولات منازعه قومی، کارکرد دوگانه‌ای داشته است. گروه‌های قومی که امروزه در کشورهای چندقومی به صورت دموکراتیک و مسالمت‌آمیز همزیستی دارند، بیانگر پتانسیل گذار به دموکراسی در راستای حل‌وفصل تنش‌های قومی به واسطه کاربست رویه‌ها و ترتیبات سیاسی و نهادی دموکراتیک است. از آنجایی که فرآیندهای گذار به دموکراسی اغلب دارای منظره مذاکره‌ای است، فرصت بی‌نظیری برای پرداختن به مسائل قومی خلق می‌کنند که پیش از آن شرایط و بسترهای مذاکره درباره این نوع مسائل اساساً مهیا نبود. دست دادن چنین فرصتی مستلزم این است که همه گروه‌های قومی ساکن در یک واحد سیاسی در یک فضای سیاسی معتدل که نخبگان قومی در به وجود آوردن آن نقشی اساسی دارند، به صورت فعالانه در فرآیند مذاکره شرکت کرده، با رعایت قواعد بازی سیاسی به تدوین ترتیبات سیاسی نوین که منافع همه گروه‌های قومی را دربرگیرد بپردازند. تهدید نشدن مرزهای ملی شناخته‌شده برای یک کشور از سوی گروه‌های قومی در تضاد، در خلق فضایی که بتوان به حل‌وفصل غیر خشونت‌آمیز مسائل قومی اقدام نمود، امری حیاتی است.

تخفیف و یا تشدید منازعات قومی بر ترکیب خاصی از مسائل در هر مورد خاص، تعداد و نفوذ رهبران سیاسی اعتدال‌گرا، عملکرد گروه‌های قومی در راستای سازش با یکدیگر و چشم‌پوشی آنها از پیگیری صرف اهداف خودشان باز بسته است. به علاوه مسائل قومی تنها یکی از پیچیدگی‌هایی است که ممکن است در فرآیند گذار به دموکراسی وجود داشته باشد. مسائل بی‌شمار دیگری که خصیصه لاینفک گذار دموکراتیک است، عطف توجه کافی و به‌هنگام بر مسائل قومی را بیش از پیش دشوار می‌سازد.

به هر حال درک اینکه چگونه تفاوت‌های قومی که دارای ماهیت دوسویه و پتانسیل دموکراسی‌زایی و دموکراسی‌زدایی‌اند، در فرآیندهای گذار به دموکراسی مدیریت شده و به امر دموکراتیک شدن یاری می‌رساند، به نوعی از پیش شرط‌های گذار به دموکراسی موفق و تحکیم دموکراتیک تلقی می‌شود. درک و به کارگیری این مهم در جهان سوم و به‌ویژه در خاورمیانه که فرآیندهای گذار به دموکراسی عمدتاً توأم با جان‌گرفتن

منازعات قومی است، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. پژوهش حاضر شاید بتواند از منظر تئوریک درباره تنوع قومی و پتانسیل آن برای دموکراتیک شدن، زمینه‌هایی گره‌گشا فراهم آورد و زمینه‌ساز پژوهش‌هایی باشد که به صورت موردی به کاوش دوره‌های تاریخی گذار به دموکراسی و تحولات منازعه قومی در تاریخ معاصر ایران بپردازند.

### پی‌نوشت

۱. کوچ دادن گروه‌های قومی از مناطق مرزی ایران به نقاط داخلی کشور و به‌ویژه شهرهای مرکزی در دوره رضاشاه، مبین اعمال چنین سیاستی جهت کنترل دولت مرکزی بر گروه‌های قومی غیر مسلط بر نهاد دولت بود، به طوری که بیشترین درصد کارگران مهاجر در شهرهای شمالی ایران و به‌ویژه تهران از آذربایجانی‌ها تشکیل می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۸۳).
۲. رفتار نظامیان ترک در موج دوم گذار به دموکراسی در دهه ۱۳۲۰ در ایران که توأم با جنبش فرقه دموکرات آذربایجان بود، تاحدودی از دستکاری دولت مرکزی در آرایش نیروهای نظامی متأثر بوده است. در خلال این تحولات، عده‌ای از افسران ترک ارتش، به نهضت آذربایجان پیوستند و حتی تعدادی از هواپیماهای ارتش دولت مرکزی را با خود به تبریز آوردند (جامی، ۱۳۶۲: ۳۸۴-۳۸۵).
۳. منازعات قومی - سیاسی دهه ۱۳۲۰ ایران، پس از وقوع گذار به دموکراسی مؤید چنین راهبردی درباره مدیریت غیر مسالمت‌آمیز گروه‌های قومی است. هر چند گذار به دموکراسی به واسطه مداخله خارجی صورت گرفت، بلافاصله پس از وقوع گذار، شورش‌های قومی مشتعل شد.
۴. از جمله نمونه‌های مورد اول آفریقای جنوبی است که در آن فشار قومی، رژیم را به سمت گذار به دموکراسی سوق داد و همچنین اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی به دلیل ناتوانی‌اش در تخفیف تضادهای قومی و تمایلات جدایی‌طلبانه از نمونه‌های مورد دوم به شمار می‌آید.
۵. هانتینگتون در نوع‌شناسی‌ای که در کتاب موج سوم گذار به دموکراسی در پایان سده بیستم (۱۳۸۸) ارائه می‌کند، گذارها را در چهار شیوه مداخله خارجی، تغییر شکل، جابه‌جایی و فروپاشی دسته‌بندی می‌کند. وقوع گذار به دموکراسی به هر کدام از این چهار شیوه، کیفیت خاصی به تحولات منازعه قومی در فرآیند گذار به دموکراسی می‌بخشد که ارزیابی آن بنا به محدودیت‌های یک مقاله پژوهشی، فراتر از محدوده این

پژوهش قرار دارد.

۶. منظور از آزادسازی تخفیف سرکوب‌ها و بازگرداندن آزادی‌های مدنی (شیر، ۱۳۸۶: ۷۰) و ایجاد حقوق مؤثری است که از افراد و گروه‌ها در برابر اعمال مستبدانه و غیر قانونی دولت و یا هر شخص ثالث دیگری حفاظت می‌کند (کدیور، ۱۳۸۶: ۶۰).
۷. نمایندگی تناسبی یا سهمیه‌ای<sup>۱</sup> نظامی انتخاباتی است که در آن هر حزب، قومی و یا غیر قومی، به تناسب تعداد آرای کسب‌کرده خود در پارلمان حضور می‌یابد.
۸. یک مقایسه از مواردی که در آن تنش‌های قومی در ابتدای مذاکرات، هم مورد بررسی قرار گرفتند و هم نادیده گرفته شدند، اهمیت بررسی تنش‌های قومی را حتی در شرایطی که هیچ تنش آشکاری هم وجود ندارد، نشان می‌دهد. نبود چنین بینش و تدبیری در سریلانکا، نتایج انتخابات را به واسطه افراط‌گرایی قومی در رقابت انتخاباتی به هم زد. اما در مالزی، معرفی یک نظام توزیع قدرت بین گروه‌های قومی، منجر به بنیان نهاده شدن یک فضای سیاسی متعادل و مدارامحور شد (De Nevers, 1993: 39).
۹. مقایسه دو موج اول و دوم گذار به دموکراسی یعنی عصر مشروطه و دهه ۱۳۲۰ در ارتباط با درگرفتن منازعات قومی، اهمیت نقش سطح تنش قومی بر تخفیف و تشدید آن در بستر فرآیند گذار به دموکراسی را به خوبی نشان می‌دهد. در حالی که گذار به دموکراسی در عصر مشروطه به دلیل ضعف تنش قومی و غیر سیاسی بودن امر قومی منجر به تشدید منازعه قومی نشد، در دهه ۱۳۲۰، وجود تنش‌های قومی قوی پیش از وقوع گذار به دموکراسی به تشدید منازعه قومی در حین گذار به دموکراسی انجامید.
۱۰. پیگیری سیاست توسعه نامتوازن منطقه‌ای در دوره رضاشاه در مناطق قومی ایران، یکی از عوامل مؤثر بر تشدید منازعه قومی در موج دوم گذار به دموکراسی در دهه ۱۳۲۰ بوده است. ارتباط این امر با جنبش قومی آذربایجانی‌های ایران در این دوره، شفاف‌تر است. آذربایجان که خود تا پیش از دوره رضاشاه، ثروتمندترین منطقه ایران محسوب می‌شد، در عصر رضاشاه به اندازه‌ای دچار توسعه نامتوازن کننده شده بود که ریچارد کاتم می‌نویسد: «کاری که فرقه دموکرات آذربایجان در یک سال در تبریز کرد، بیش از کارهایی بود که رضاشاه در بیست سال کرد» (کاتم، ۱۳۸۵: ۱۵۱). بدین ترتیب اقدامات توسعه‌ای که فرقه در آذربایجان به عمل آورد، از مشروعیت دولت مرکزی و امکان بازگشت آن به صورت مسالمت‌آمیز به آذربایجان می‌کاست و در مقابل بر مشروعیت فرقه دموکرات آذربایجان و احتمال ادامه منازعه می‌افزود.

1. Proportional representation

## منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ هفدهم، تهران، نی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸) قومیت و قوم‌گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت، چاپ چهارم، تهران، نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶) گذار به مردم‌سالاری، تهران، نگاه معاصر.
- پاک‌سرشت، سلیمان (۱۳۸۷) بررسی تطبیقی - کمی عوامل مؤثر بر بروز تضادهای قومی در جوامع چندقومی جهان بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۹، پایان‌نامه دکترای جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تربیت مدرس.
- پرزورسکی، آدام (۱۳۸۶) «مسائلی چند در مطالعه گذار به دموکراسی»، در: گذار به دموکراسی، ملاحظات نظری و مفهومی، به کوشش محمدعلی کدیور، تهران، گام نو.
- تیلی، چارلز (۱۳۹۱) دموکراسی، جامعه‌شناسی تاریخی تحولات دموکراتیک، ترجمه یعقوب احمدی، تهران، جامعه‌شناسان.
- جامی (۱۳۶۲) گذشته چراغ راه آینده است، چاپ دوم، تهران، نیلوفر.
- حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۰) «الگوی سیاست قومی در ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۱۱۹-۱۳۸.
- داوودی، علی اصغر (۱۳۹۱) «نقش حافظه جمعی در بروز منازعات قومی»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره سیزدهم، شماره ۱ و ۲، صص ۱۳۰-۱۵۲.
- دلپورتا، دوناتلا و ماریو دیانی (۱۳۹۰) مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ سوم، تهران، کویر.
- دومارگن، ژان-ایو و دانیل موشار (۱۳۸۹) مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، آگه.
- شر، دونالد (۱۳۸۶) «گذار به دموکراسی و گذار از طریق مراوده»، در: گذار به دموکراسی، ملاحظات نظری و مفهومی، به کوشش محمدعلی کدیور، تهران، گام نو.
- صالحی امیری، سید رضا (۱۳۸۵) مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۹) بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی، تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و کره جنوبی، تهران، کندوکاو.
- کاتم، ریچارد (۱۳۸۵) ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، چاپ چهارم، تهران، کویر.
- کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶) گذار به دموکراسی، ملاحظات نظری و مفهومی، تهران، گام نو.
- کریمی، علی (۱۳۹۰) درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی تنوع قومی، مسائل و نظریه‌ها، تهران، سمت.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰) تحولات قومی در ایران، علل و زمینه‌ها، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸) موج سوم دموکراسی در پایان قرن بیستم، ترجمه احمد شهسا، چاپ چهارم، تهران، روزنه.

- Angstrom, Jan (2000) the sociology of studies of ethnic conflict, Explaining the causal status of development, Civil Wars, 3,3, pp. 23-44.
- De Nevers, Renee (1993) Democratization and Ethnic Conflict, Survival, vol. 35, pp. 31-48.
- Lake, David A. and Rothchild, Donald (1996). Containing Fear, The Origins and Management of Conflict. International Studies, 21, (2) pp. 41-75.
- Levinson, David (1994) Ethnic Relations; a Cross-Cultural Encyclopedia, ABC-CLIO, Inc.
- Lijphart, Arend (1969) Consociational Democracy World Politics, vol. 21, No.2, pp. 207-225.
- (2004) Constitutional design for divided societies, Journal of Democracy, Volume 15, pp. 96-109.
- Malesevic, sinisa (2004) the Sociology of Ethnicity, London, SAGE Publication.
- Mann, Michael (2005) the Dark Side of Democracy, Cambridge, Cambridge University Press.
- Musau, Berita (2008) Ethnic Conflicts and Transition to Democracy in Africa, Recurrence of Ethnic Conflicts in Kenya (1991-2008) Academic degreeaspired Master (M.A) Advisor, Prof. Dr. Walter Schicho, Wien University.
- Prazauskas, Algis (1991) Ethnic Conflicts in the Context of Democratizing Political Systems, Theory and Society, Vol. 20, No. 5, pp.581-602.
- Rustow, Dankwart (1970) transitions to democracy, towards a dynamic model, Comparative politics, vol. 2, No.3, pp. 337-363.
- Varshney, Ashutosh (2007) Ethnicity and Ethnic Conflict, Oxford Handbook of Comparative Politics, New York, Oxford University Press, pp. 274-294.